



تحقیق و بررسی در منابع اجتهاد در فقه شیعه و اهل سنت (ع) (2)

پدیدآورده (ها) : مکارم شیرازی، ناصر
علوم قرآن و حدیث :: نور علم :: آبان 1364 - شماره 12
از 38 تا 44

آدرس ثابت : <http://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/2447>

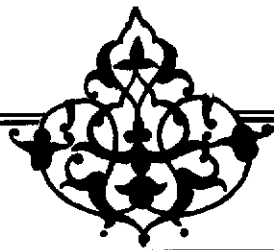
دانلود شده توسط : رسول جعفریان
تاریخ دانلود : 23/04/1395

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه **قوانین و مقررات** استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور

www.noormags.ir



ناصر مکارم شیرازی

تحقیق و بررسی در
منابع اجتهاد در فقه شیعه و اهل سنت

۲

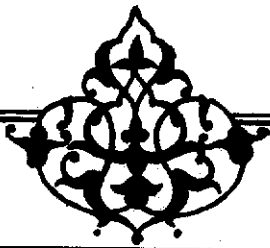


قیاس استحسان مصالح مرسله وسد ذرایع

در بحث سابق گفتیم در تفسیر معنی «اجتهاد» دو دیدگاه متفاوت میان علمای شیعه و علماء اهل سنت وجود دارد که سرچشمه تفاوت‌های چشمگیری در «منابع تشریح اسلامی» است.

«اجتهاد» به اعتقاد فقهاء و اصولیین شیعه همان «استنباط احکام شرعیه فرعی» از ادله چهارگانه: کتاب و سنت، اجماع و دلیل عقل است. و به این ترتیب کار مجتهد تفحص و جستجوگری از احکامی است که در اسلام تشریح شده، نه «تأسیس و تشریح قانون جدید».

و نیز به همین دلیل، مبانی تشریح اسلامی از دیدگاه آنها منحصر در همان «چهار دلیل» است یا «ادله دیگری است که در تحلیل نهائی به همین چهار دلیل بازمی‌گردد»، و حتی دلیل عقل نیز به عنوان کاشف از تشریح اسلام مورد استفاده قرار می‌گیرد، نه وسیله تشریح (دقت کنید)



در حالی که علمای اهل سنت «اجتهاد» را بیشتر به این معنی تفسیر می‌کنند که فقیه باید در مسائلی که در شرع، قانونی برای آن وارد نشده حکمی بیندیشد و به اصطلاح، تشریح قانون کند.

البته آنها در موارد «منصوص» تفاوتی با علمای شیعه ندارند، تمام سخن در مواردی است که از نظر آنها «غیر منصوص» است و اتفاقاً این موارد در فقه آنها بسیار فراوان و گسترده می‌باشد.

اکنون بینیم آنها در این موارد از چه اصولی کمک می‌گیرند و تشریح قوانین را بر چه پایه‌ای می‌اندیشند.



این اصول و مبانی عمدتاً چهار امر است:

مرکز تحقیقات کتب و علوم اسلامی

۱ - قیاس

۲ - استحسان

۳ - مصالح مرسله

۴ - سد ذرایع

که باید یک یک را مورد بررسی قرار دهیم.

«قیاس» بطوری که در تعریف آن گفته اند: «هو الحاق امر بآخر فی الحکم

الشرعی لا اتحاد بینهما فی العلة...»

«قیاس الحاق موضوعی است به موضوع دیگر از نظر حکم شرعی به خاطر

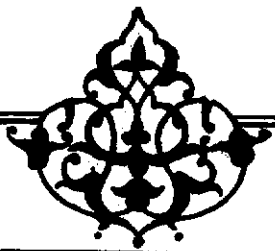
وحدت علت آن دو».

نویسنده «المدخل الفقہی العام» بعد از ذکر تعریف فوق چنین می‌افزاید:

«کل مجتهد یقیس بنظره الخاص فی کل حادثة لانص علیها فی الكتاب والسنة

ولا اجماع علیها»

هر مجتهدی به نظر خود در هر حادثه‌ای که در کتاب و سنت منصوص نیست



«نصوص کتاب و سنت محدود و متناهی است، اما رویدادهای کنونی و آینده غیرمتناهی می باشد، بنابراین اگر بخواهیم حق حوادث و معاملات تازه را ادا کنیم، و موقعیت و احکام آنها را در فقه اسلامی روشن سازیم راهی جز پوئیدن طریق اجتهاد به رأی که در رأس آن قیاس است وجود ندارد»^۱.

از «شهرستانی» نیز دلیلی برای وجوب اجتهاد و قیاس نقل شده که شبیه دلیل فوق است جالب اینکه از جمله مثالهای فقهی که برای مسأله قیاس از ناحیه آنان مطرح شده، قیاس کردن حال «متولی وقف» است بر «ولت یتیم» و گرفتن «احکام وقف» است از «وصیت» و قیاس «احکام اجاره» است به «بیع»، و قیاس «تغییر صورت عین مغبوبه» است به «تلف»^۲.

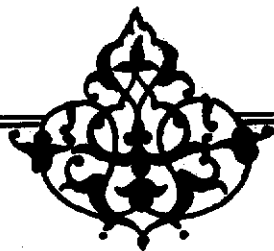
توضیح اینکه چون در باره متولی وقف خصوصی نیافته اند حال وقف را به یتیم، و «متولی» را به «ولت یتیم» قیاس کرده و احکام منصوص اولیای یتامی را در مورد متولی اوقاف اجرا کرده اند.

از سوی دیگر چون شباهت مختصری میان وقف و وصیت وجود دارد، از احکام منصوص وصیت، احکام وقف را استنباط نموده اند، و همچنین اجرای احکام «بیع» در مورد «اجاره»، زیرا اجاره، شبیه «بیع منافع» است، هر چند در فقه، عنوان مستقلی دارد.

منظور از «تغییر صورت عین مغبوبه» این است که فی المثل اگر کسی گندمی را غصب کند و آن را تبدیل به آرد نماید، گفته اند بر غاصب واجب نیست آرد را به صاحب گندم بدهد، که اگر تفاوت قیمتی از نظر نقصان هم پیدا کرده باشد آن

(۱) همان مدرک ص ۷۴.

(۲) همان مدرک ص ۷۲.



تفاوت قیمت را ادا نماید، بلکه آرد را برای خود بر می دارد، ومثل گندم (واگر دسترسی به مثل نبود، قیمت آن) را به صاحبش می پردازد (چرا که اتلاف وصف گندم را شبیه اتلاف عین آن دانسته اند) و تغییر صورت را به «تلف عین» قیاس کرده اند.

این نکته نیز شایان دقت است که آنها می گویند:

«هناك جماعة من فقهاء بعض المذاهب لم يقبلوا طريقة القياس فسموا الظاهرة ولم يكن لمذهبهم هذا حياة ووزن لمخالفته ضرورات الحياة التشريعية، بل القياس هو سر سعة الفقه الاسلامي الشاملة لما كان وما يكون من الحوادث».

«جماعتی از فقهای بعضی از مذاهب هستند که طریقه قیاس را نپذیرفته اند و به همین جهت آنها را «ظاهریه» می نامند (چون تنها به سراغ ظواهر نصوص می روند) ولی مذهب آنها فاقد حیات و ارزش است، چرا که مخالف ضرورت حیات تشریحی است، (زیرا بدون قیاس، موضوعات بسیاری بدون حکم خواهد ماند، مخصوصاً موضوعات مستحدثه) بلکه قیاس، سرگسترش فقه اسلامی است که شامل حوادث گذشته و رویدادهای آینده می شود»^۱ به وضوح پیدا است که رفتن به سراغ قیاس از تنگنایی به وجود آمده که آن را تنگنای کمبود نصوص باید نام گذاشت.

و به راستی اگر نصوصی که از طرق اهل بیت (ع) نقل شده که در تحلیل نهائی، همه به نصوص پیامبر (ص) باز می گردد نادیده گرفته شود این تنگنا کاملاً قابل لمس است!

از اینجانب نتیجه می گیریم و می افزائیم:

۱ - اگر فقهای شیعه در سرتاسر فقه خود را بی نیاز از مراجعه به قیاس و مانند

(۱) همان مدرک ص ۸۱.



آن می دانند، وحتى مسائل مستحدثه نیز آنها را در فشار وتنگنا قرار نمی دهد به خاطر هزاران هزار نصوصی است که در منابع معتبر از ائمه اهل بیت (ع) نزد آنها وجود دارد و به برکت آنها و با الهام از حدیث متفق علیه و مسلّم «انی تارك فيكم الثقلين كتاب الله وعترتي» خلأهای فقهی از نظر آنها پر شده و نوبتی به مسأله قیاس و مانند آن نمی رسد.

* * *

۲ - در روایات فراوانی که شیعه از منابع اهل بیت (ع) دریافته شدیداً از عمل به قیاس نهی شده است.

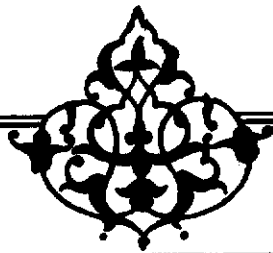
در این منابع استدلال ظریفی نیز در این زمینه دیده می شود و آن اینکه مصالح و مقاصد احکام شرع آنقدر پیچیده و اسرار آمیز است که تنها علم پروردگار به همه آنها احاطه دارد، و عقل و فکر انسانها کمتر به تمامی آن اسرار و ریزه کاریهای احکام واقف می گردد، و منظور از حدیث معروف «ما ابعد عقول الرجال عن دين الله» همین است که احکام الهی همچون مسائل عادی و روزمره زندگی انسان نیست که تمام روابط آن برای ما مشخص باشد و بتوانیم از طریق کشف علل عادی موضوعی رابه موضوع دیگر قیاس کنیم و لذا موضوعاتی را در شرع می بینیم که بسیار به یکدیگر شباهت دارند در حالی که حکم آن دو متفاوت است.

به عنوان نمونه در حدیثی می خوانیم که امام صادق (ع) در گفتگویی که با ابوحنیفه در زمینه قیاس داشتند فرمودند:

«آیهما اعظم؟ قتل النفس والزنا؟» «آیا قتل نفس مهمتر است یا زنا؟».

و او در پاسخ گفت: قتل النفس

سپس امام (ع) فرمود: «ان الله عزوجل قبل فی قتل النفس، شاهدین ولم یقبل فی الزنا الا اربعة»، «خداوند متعال در قتل نفس دو شاهد عادل را پذیرفته اما در زنا



کمتر از چهارشاهد را نپذیرفته»! (این دلیل برآن است که ملاکات و فلسفه احکام دقیقاً برما روشن نیست و قیاس، ما را از حقیقت و روح احکام دور خواهد کرد).
سپس فرمود: **آیهما اعظم الصلاة ام الصوم؟** «نماز مهمتر است یا روزه؟
عرض کرد: **الصلاة (نماز).**

حضرت فرمود: **فما بال الحائض تقضى الصيام ولا تقضى الصلاة؟!؟** «پس چرا زن حائض روزه را قضا می کند و نماز را قضا نمی کند»!
سپس افزود: **فكيف يقوم لك القياس فاتق الله ولا تقس!**
این همان دلیلی است که ما امروز از آن تعبیر به دلیل «جمع مختلفات و تفریق مجتمعات» می کنیم.



۳- با توجه به اینکه «قیاس» بازگشت به ظنون و آراء شخصی می کند مایه تفرقه عجیبی در «احکام فقهی کلی» می شود، به این ترتیب که یک مجتهد «تلف صفات» را (مثلاً) قیاس بر «تلف عین» می کند، و حکم به اشتغال ذمه به مثل و قیمت می دهد، ولی دیگری آنرا قیاس به «بیع جنس معیوب» کرده قائل به «ارش» (تفاوت قیمت) می شود، و سومی آن را به حکم دیگری قیاس کرده فتوای سومی می دهد، و به این ترتیب هرج و مرج شدیدی با استفاده از این «منبع تشریح» پیدا شده، و اصالت و وحدت احکام فقهی به کلی مخدوش می گردد و گاه به تعداد مجتهدین آراء مختلفی وجود خواهد داشت.

(ادامه دارد)